

# تجلی عشق در اناالحق

# حلاج



## چکیده:

زندگی و بردار کردن حسین بن منصور حلاج با انتخاب متنی از تذکرة الاولیای عطار در کتاب پیش دانشگاهی مطرح شده است. نویسنده، حسین بن منصور حلاج را ابتدا، با استفاده از چند منبع، اجمالاً معرفی کرده و سپس «اناالحق» او را با «اناالحق» فرعون مقایسه نموده است. «جایگاه وی در ادبیات عرفانی» و «حماسه‌ی بردار شدنش» مطالب دیگر و پایانی این مقاله است که به اختصار بیان شده است. این مقاله می‌تواند ابعادی از مسائل مطرح شده در درس را روشن نماید و به سوالات مقدر دانش آموزان پاسخ دهد.

نام اصلی حلاج «حسین» و نام پدرش «منصور» بوده و حلاج (پنجه‌زن) لقبی برخاسته از شغل اوست. وی حرفه‌ی پنجه‌زنی را از پدرش آموخته بود و در مسافرت به اطراف و اکناف جهان، ضمن تبلیغ مذهب خویش، از آن شغل ارتزاق می‌کرده است. ولی سرانجام لقب «حلاج» نام حقیقی او را تحت الشعاع خود قرار داده و حسین به حلاج شهرت یافته است.<sup>۲</sup>

لقاب و عناوین مختلف و متضادی از طرف موافقان و مخالفان به حسین بن منصور حلاج اطلاق شده است. از جمله او را جادوگر، مرتاض، ملحد، زندیق، صوفی بزرگی که در غلبات احوال، سخنانی نادره بر زبانش جاری می‌شد، عارف و صوفی بزرگ،

## ❖ ابراهیم اصغری (۱۳۳۳-۱۳۳۴ تهریز)

کارشناس زبان و ادبیات فارسی و هنر، با بیست و هفت سال سابقه‌ی دبیری. وی هم‌اکنون در مراکز پیش‌دانشگاهی و دبیرستان‌های ناحیه یک تهریز مشغول به کار است. برخی از مقالات او عبارت‌اند از: خوش‌نویسی، زیبایی‌های موزون، جایگاه فضولی در ادب ترکی و عربی، عشق از دید حافظ و...

## زندگی و شرح حال حلاج

در حدود سنه‌ی ۲۴۴ هـ. ق (۸۵۸ میلادی) در بیضا، واقع در فارس، ابو عبدالله الحسین بن منصور که بعدها به نام «حلاج» شهرت یافت به دنیا آمده است.<sup>۱</sup>



ناراحت بودند بر وی بدگمان می ساخت تا این که ابن داود اصفهانی، فقیه و مؤسس طریقه ی ظاهریه، به استناد مفاهیم ظاهری آیات، فتوایی به سال ۲۹۷ هـ. ق، علیه حلاج صادر کرد و باعث شد که قوای انتظامی بغداد او را تحت نظر بگیرند. حلاج، سال بعد، توانست از بغداد به «شوش» فرار کند و در اهواز پنهان شود. این سفر بدفرجام، آخرین سفر وی بود که به دستگیری اش انجامید.

### مقایسه ی انا الحق حلاج با فرعون

حلاج در ادبیات عرفانی مظهر عالی عشق و اتحاد عاشق با معشوق به شمار می رود: «در عشق مرحله ای است که به آن مرحله ی اتحاد و اتصال گویند؛ در این مرحله عاشق، معشوق را در خود و خود را فانی در معشوق می یابد. در نظر عاشق همه چیز و همه جا آیینی می شود. معشوق نما می شود. همین فنای همه چیز و از جمله «انا» در «او» یا «حق» است که به عبارت «انا الحق» بر زبان منصور حلاج جاری شد و اهل قشر مفهوم و اختلاف آن را با پندار ابلهانه ی فرعون و امثال او درک نکردند و به گمان ادعای ألوهیت به کفرش منسوب داشتند. چون تحقق معشوقیت به وجود عاشق است با فنای عاشق در معشوق، معشوقیت بی عاشق نیز متحقق نیست و آنچه می ماند عشق است.»<sup>۶</sup>

خواججه ی بزرگوار شیراز فرماید:

«از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر

بادگاری که در این گنبد دوار بماند»<sup>۷</sup>

عشق دریای بی کرانی است که هر چه

در باره ی آن گفته شود کم و ناچیز خواهد بود،

چنان که حضرت مولانا نیز فرماید:

«هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن»<sup>۸</sup>

و اما در مورد راز انا الحق لازم است اضافه

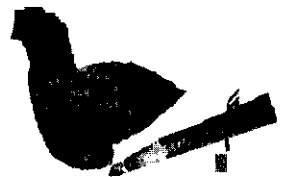
کنیم که:



به سکوت و خلوت فرمان داد و حلاج چندی در صحبت جنید بود؛ و از آن جا قصد حجاز کرد و مدت یک سال مجاور کعبه ماند، پس با جمعی صوفیه به نزدیک جنید بازگشت. میان او و جنید مناظره ای درباره ی دو اصطلاح عرفانی سکر و صحو در گرفت؛ - سکر (مستی) بی خودی [ای] است که از باده ی تجلیات الهی بر عارف دست می دهد و صحو (هوشیاری) بازگشت عارف از مستی و بی خودی به حالت عادی است. [حلاج] چون در این مناظره جواب قانع کننده ای از جنید نشنید متغیر شد و بی اجازه ی او به نُستر رفت و یک سال آن جا ماند... نزد خاص و عام مقبول بود و چون از اسرار پنهانی خلق با آنان سخن می گفت او را «حلاج الاسرار» گفتند؛ پس عزم حرم کرد، از آن جا به بصره و سپس به اهواز رفت، و برای دعوت خلق به خدا، قصد بلاد شرک کرد. نخست به هندوستان رفت، پس به ماوراءالنهر آمد، پس به چین و ماچین افتاد و خلق را به خدا خواند و برای آنان تصانیف ساخت.»<sup>۹</sup>

حلاج بعد از بازگشت به بغداد روش زندگانی خود را تغییر داد و از سفرهای دور و دراز روی بر تافت و فعالیتت شدیدی در زمینه ی وعظ و پایتخت خلیفه ی عباسی به خرج داد.<sup>۱۰</sup>

سخنان حلاج در اعماق دل ها نفوذ می کرد و هر روز بر تعداد طرفدارانش افزوده می شد. المقتدر بالله خلیفه ی عباسی، و مادرش سیده شغب، و نصر قشوری حاجب خلیفه، نسبت به او اظهار محبت می کردند. و این امر، اهل تسنن را که از نفوذ او در دستگاه حاکمه



عارف محقق و غیره نامیده اند.<sup>۱۱</sup>  
تردّد در احوال حلاج و سرگردانی در راه توجیه سخنان و عقاید منسوب به او تا جایی است که تصور کرده اند دو تن به نام حسین منصور بوده اند؛ یکی حسین بن منصور حلاج از بیضای فارس که همان حلاج مشهور است؛ و دیگری حسین یا حسن بن منصور حلاج، ملحد بغدادی که به قول هجویری، استاد محمد زکریا و رفیق ابوسعید قرمطی بوده و انتساب اقوال او به حلاج بیضاوی فارسی موجب بدنامی حلاج شده است.  
شیخ عطار در تذکرة الاولیا در مورد سفرهای حلاج به اطراف و اکناف عالم چنین بیان می کند:

«یک دوره مسافرت ممتد به حلاج نسبت داده اند که ظاهراً حدود سی سال به طول انجامیده است. نخستین سفر او تقریباً در هجده سالگی بود که به نُستر [شوشتر]، خدمت سهل بن عبدالله نُستری آمد و دو سال در خدمت او بود؛ پس عزم بغداد کرد، پس از آن جا به بصره رفت و هجده ماه با عمرو بن عثمان مکی صحبت کرد و در آن زمان بود که با دختر ابویعقوب اقطع ازدواج کرد؛ و چون این ازدواج، باب میل استادش عمرو بن عثمان نبود بر آتش مخالفت میان آن دو دامن زد؛ حلاج عمر و را به قصد مصاحبت با جنید ترک کرد و به بغداد، پیش جنید رفت. جنید او را



«مقصود عارفان از انا الحق گفتن نفی  
 ألوهیت و نهادن آدمی در مقام خدایی نیست  
 که این کار نزد ایشان فرعونیت است :  
 گفت فرعونی انا الحق گشت پست  
 گفت منصوری انا الحق او برست  
 مقصود از انا الحق نفی تعین و فنای هستی  
 محدود و استغراق در هستی مطلق است و  
 سخن آن کسی را که گفت :  
 در سرای انا الحق دو بوالفضل زدند  
 یکی قبول و دگر رد شد، این چه بوالعجب  
 است !»

بوالعجبی نیست از آن که این دو دعوی در  
 دو قطب مخالف اند؛ یکی گوید : خدایی در  
 کار نیست و صاحب قدرت منم؛ و آن دیگری  
 گوید : حلاج در میان نیست همه خداست. از  
 این رو دعوی حلاج و بایزید را جمله‌ی عارفان  
 ستوده‌اند و هریک به زبانی تفسیر کرده‌اند و  
 دعوی فرعونان را خود ایشان نیز باور نداشتند  
 تا به غیر چه رسد.<sup>۹</sup>

ما مست آستیم به یک جرعه چو منصور  
 اندیشه و پروای سر دار نداریم

(دیوان شمس)

همه‌ی ذرات عالم مست حق‌اند، و در آن  
 مستی دعوی انا الحق دارند. نقطه‌ی جوش و  
 جواز انا الحق مستی است، و آن نفی خود و  
 تعین خاص هر موجود است و چون «من»  
 غایب شود همه اوست و «من» که عین  
 هوشیاری است انا الحق نتواند گفت؛ و اگر  
 گوید عین کفر و ظلمت است، چنان‌که  
 «انا الحق فرعون»؛ زیرا او مست حق نبود بلکه  
 هشیار خویش یا مست هوای خویش بود؛ اما  
 اگر «انا الحق» محصول محو هویت و از میان  
 برخاستن «من» باشد نه تنها از نیک‌بختی چون  
 منصور که از درختی نیز رواست.<sup>۱۰</sup>

شیخ محمود شبستری در گلشن راز  
 فرماید :

روا باشد انا الحق از درختی

چرا روا نبود روا از نیک‌بختی<sup>۱۱</sup>

شیخ عطار نیز به همین واقعه اشاره می‌کند  
 و می‌گوید :

اشاره می‌کند و می‌فرماید :

«بود انا الحق در لب منصور نور

بود انا الله در لب فرعون زور»<sup>۱۲</sup>

«آن که او بی درد باشد رهن است

زان که بی دردی انا الحق گفتن است

آن انا بی وقت گفتن لعنت است

آن انا در وقت بودن رحمت است

آن انا منصور رحمت شد یقین

آن انا فرعون لعنت شد بین»<sup>۱۳</sup>

### حماسه‌ی بردار شدن حلاج

جرم منصور آن بود که در میان هوشیاران  
 مستی خود را آشکار کرد و آن راز سر به مهر را  
 بی‌پرده بر زبان آورد و هدف تیر ملامت قرار  
 گرفت. خواجه‌ی بزرگوار شیراز، از منصور  
 حلاج به عنوان هویداکننده‌ی اسرار یاد می‌کند

«مرا عجب آید از کسی که : روا دارد که از  
 درختی آواز آئی انا الله برآید و درخت در میان  
 نه، چرا روا نبود که از حسین انا الحق برآید؛ و  
 حسین در میان نه.»<sup>۱۴</sup>

انا الحق گفتن حلاج، در واقع اثبات  
 حق تعالی و نفی غیر اوست. به عبارت دیگر  
 انا الحق گفتن، نشانه‌ی گم شدن قطره‌ی وجود  
 سالک در بحر حقیقت است. هو الحق گفتن،  
 نشانه‌ی گم کردن حق تعالی است. چنان‌که  
 خواجه‌ی بزرگوار شیراز فرماید :

«بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد»<sup>۱۵</sup>

انا الحق گفتن منصور را می‌توان مهم‌ترین  
 مسئله و راز عرفان نامید. مولوی در دفتر دوم  
 مثنوی معنوی به عقیده‌ی وحدت وجود و فناء  
 فی الله و فرق انا الحق منصور و انا الحق فرعون



دفتر انتشارات کمک آموزشی

## آشنایی با مجله های رشد

مجله های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش، با این عناوین تهیه و منتشر می شوند:

**مجله های دانش آموزی (به صورت ماهنامه - ۹ شماره در هر سال تحصیلی - منتشر می شوند):**

- **رشد کودک** (برای دانش آموزان آمادگی و پایه ی اول دوره ی ابتدایی)
- **رشد نوآموز** (برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دوره ی ابتدایی)
- **رشد دانش آموز** (برای دانش آموزان پایه های چهارم و پنجم دوره ی ابتدایی).
- **رشد نوجوان** (برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی).
- **رشد جوان** (برای دانش آموزان دوره ی متوسطه).

**مجله های عمومی (به صورت ماهنامه - ۹ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می شوند):**

- **رشد مدیریت مدرسه، رشد معلم، رشد آموزش ابتدایی، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، رشد تکنولوژی آموزشی، رشد مدرسه فردا**

**مجله های تخصصی (به صورت فصلنامه و ۲ شماره در هر سال منتشر می شوند):**

- **رشد برهان راهنمایی (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)، رشد برهان متوسطه (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)، رشد آموزش معارف اسلامی، رشد آموزش جغرافیا، رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، رشد آموزش زبان، رشد آموزش زیست شناسی، رشد آموزش تربیت بدنی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش شیمی، رشد آموزش ریاضی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش زبان، رشد آموزش علوم اجتماعی، رشد آموزش زمین شناسی، رشد آموزش فنی و حرفه ای، رشد مشاوره.**

**مجله های رشد عمومی و تخصصی برای معلمان، آموزگاران، مدیران و کادر اجرایی مدارس**

**دانشجویان مراکز تربیت معلم و رشته های دبیری دانشکده ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می شوند.**

● **نشانی: تهران، خیابان ایرانشهرشمالی، ساختمان شماره ۲ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۸، دفتر انتشارات کمک آموزشی.**

تلفن و نمابر: ۰۲۷۸ ۸۸۳۰

برمی گردانید و می گفت: «حق، حق، حق، حق انا الحق». نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که: «عشق چیست؟» گفت: «امروز بینی و فردا و پس فردا». آن روز بکشتند و دیگر روز بسوختند، و سیوم روز به باد بردادند، یعنی عشق این است.

چون به زیر طاقش بردند به باب الطاق، پای بر نردبان نهاد. گفتند: «حال چیست؟» گفت: «معراج مردان سر دار است». دست بر آورد و روی در قبله ی مناجات کرد و خواست آن چه خواست. پس بر سر دار شد. جماعت مریدان گفتند: چه گویی در ما که مریدیم و آن ها منکران اند و تو را سنگ خواهند زد؟ گفت: ایشان را دو ثواب است و شما را یکی، از آن که شما را به من حسن الظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت شریعت می جنبند؛ و توحید در شرع، اصل بود و حسن الظن، فرع.

پس شبلی در مقابل او ایستاد و به آواز بلند گفت: «أولم نُنْهَكْ عن العالمین؟» و گفت: «ما اللصوف یا حلاج؟» گفت: «کم ترین مقام این که می بینی». گفت: «بلندتر کدام است؟» گفت: «تو را بدان راه نیست».

پس هر کسی سنگی می انداختند. شبلی موافقت را گلی انداخت. حسین بن منصور آهی کرد، گفتند: «از این همه سنگ چرا هیچ آه نکردی از گلی آه کردن، چه سراسر است؟». گفت: «آن که آن ها نمی دانند معذورند، از او سخت می آید که می داند نمی باید انداخت. پس دستش جدا کردند. خنده ای بزد، گفتند: «خنده چیست؟» گفت: «دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است، مرد آن است که دست صفات، که کلاه همت از تارک عرش در می کشد، قطع کند».

پس پای هایش بیریدند، تبسمی کرد و گفت: «بدین پای، سفر خاک می کردم، قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند؛ اگر توانید آن قدم بیرید». پس دو دست بریده ی خون آلود بر روی در مالید و روی و ساعد را خون آلود کرد. گفتند: چرا کردی؟

و او را یار می خواند:

«گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار، هویدا می کرد»

حافظ معتقد است که: راز عشق را منصور صفتان جانباز و شوریدگان و سالکان واقف به حقیقت عشق و رندی بر سردار فنا توآندند گفت نه شافعی مسلکان اسیر قیل و قال و بی خبر از جذبه و حال:

«حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید

از شافعی نپرسند امثال این مسائل»<sup>۱۶</sup>

زندگی پر از درد و رنج حسین بن منصور که به عنوان یکی از چهره های شاخص جانباز و قتیل فی سبیل الله این مرز و بوم به شمار می رود، در راه کمال به جایی رسیده است که نیک و بد این جهان را نمی بیند و خود را پیوسته از خدا و با خدا می داند و چون پای بند عقاید روزگار خود نیست گروهی را به کینه ورزی و گروه دیگر را به تحسین خویش واداشته است. شیخ عطار حماسه ی بردار شدن حلاج را دل انگیزتر از هر کس دیگر بیان کرده است که به اختصار بدان اشاره می شود:

نقل است در زندان سیصد کس بودند. چون شب درآمد، [حلاج] گفت: «ای زندانیان! شمارا خلاص دهم». گفتند: «چرا خود را نمی رهی؟» گفت: «ما در بند خداوندیم و پاس سلامت می داریم. اگر خواهیم به یک اشارت همه ی بندها بگشاییم». پس به انگشت اشارت کرد، همه ی بندها از هم فرو ریخت. ایشان گفتند: «تو نمی آیی؟» گفت: «ما را با او سری است که جز بر سر دار نمی توان گفت». دیگر روز گفتند: «زندانیان کجا هستند؟» گفت: «آزاد [شان] کردم». گفتند: «تو چرا نرفتی؟» گفت: «حق را با ما عتابی است. نرفتم». این خبر به خلیفه رسید. گفت: «فته ای خواهد ساخت. او را بکشید یا چوب زند تا از این سخن باز گردد». سیصد چوب بزدند. هر چند می زدند آوازی فصیح می آمد «لاتخف یابن منصور»...

پس دیگر بار حسین را بیردند تا بکشند. صد هزار آدمی گرد آمدند. او چشم گرد همه



## برگ اشتراک مجله های رشد

### شرایط

۱- واریز مبلغ ۲۰/۰۰۰ ریال به ازای هر عنوان مجله درخواستی، به صورت علی الحساب به حساب شماره ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت شعبه سه راه آزمایش (سرخره حصار) کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست.

۲- ارسال اصل رسید بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک.

نام مجله :

نام و نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

میزان تحصیلات :

تلفن :

نشانی کامل پستی :

استان : شهرستان :

خیابان :

پلاک : کدپستی :

مبلغ واریز شده :

شماره و تاریخ رسید بانکی :

امضا:

نشانی: تهران - صندوق پستی مشترکین ۱۶۵۹۵/۱۱۱

نشانی اینترنتی: [www.roshdmag.org](http://www.roshdmag.org)

پست الکترونیک: [Email:info@roshdmag.org](mailto:info@roshdmag.org)

شماره مشترکین: ۷۷۳۳۶۵۶ - ۷۷۳۳۵۱۱۰

شماره پیام گیر مجلات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲ - ۸۸۱۳۹۲۳۲

### یادآوری:

هزینه برگشت مجله در صورت خوانا و کامل نبودن نشانی، بر عهده مشترک است.

مبتدای شروع اشتراک مجله از زمان وصول برگ اشتراک است.

برای هر عنوان مجله برگ اشتراک جداگانه تکمیل و ارسال کنید (تصویر برگ اشتراک نیز مورد قبول است).

گفت: «خون بسیار از من رفت، دانم که رویم زرد شده باشد شما پندارید که زردی روی من از ترس است. خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونه‌ی مردان خون ایشان است».

گفتند: «اگر روی به خون سرخ کردی، ساعد را بازی چرا آلودی؟» گفت: «وضو می‌سازم»، گفتند: «چه وضو؟» گفت: «رکعتان فی العشق، لایصح وضوء هما الا بالدم». در عشق دور رکعت است که وضوی آن درست نباید الا به خون. پس چشم‌هایش برکنند. قیامتی از خلق برخاست؛ و بعضی سنگ می‌انداختند. پس خواستند تا زبانش ببرند. گفت: «چندانی صبر کن که سخنی بگویم». روی سوی آسمان کرد و گفت: «الهی! بر این رنج که از بهر تو می‌دارند محرومشان مگردان، و از این دولتشان بی‌نصیب مکن...»

آخرین سخن حسین این بود که: «حَسْبُ الْوَالِدِ اِفْرَادُ الْوَاحِدِ لَهٗ» پس این آیت بر خواند: «يَسْتَعْجِلُ بِهَا الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا [وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ]». و این آخرین کلام او بود. پس زبانش بیریدند و نماز

شام بود که سرش بیریدند تسمی کرد، جان بداد.

مردمان خروش کردند و حسین گوی قضا به بیابان رضا بُرد و از یک یک اندام او آواز می‌آمد که «انا الحق».

روز دیگر گفتند: «این فتنه بیش از آن خواهد بود که در حال حیات». پس او را بسوختند. از خاکستر او آواز «انا الحق» می‌آمد. و در وقت قتل هر خون او که از وی بر زمین می‌آمد، نقش «الله» ظاهر می‌گشت. حسین بن منصور به خادم گفته بود که: «چون خاکستر من در دجله اندازند، آب قوت گیرد چنان که بغداد را هم غرق باشد آن ساعت خرقه‌ی من به لب دجله بر تا آب قرار گیرد». پس روز سیوم خاکستر حسین را به آب دادند، هم چنان آواز «انا الحق» می‌آمد و آب قوت گرفت. خادم خرقه‌ی شیخ به لب دجله برده آب باز قرار خود شد و خاکستر خاموش گشت. پس آن خاکستر را جمع کردند و دفن کردند و کس را از اهل طریقت این فتوح نبود که او را».



### پادشوت‌ها

۱. مذهب حلاج، ص ۱۷.
  ۲. سیر تکاملی و اصول مسائل عرفان، ص ۱۱۱.
  ۳. مکتب حافظ، ص ۶۴.
  ۴. تذکرة الاولیا، ص ۵۸۵.
  ۵. مذهب حلاج، ص ۲۵.
  ۶. مکتب حافظ، ص ۳۶۴.
  ۷. دیوان حافظ، غزل ۱۷۹.
  ۸. مثنوی مولوی، دفتر اول، ص ۹.
  ۹. مقالات، دکتر الهی قمشه‌ای، ص ۶۰.
  ۱۰. همان، ص ۷۸.
  ۱۱. گلشن راز، ص ۵۲.
  ۱۲. تذکرة الاولیا، ص ۵۸۹.
  ۱۳. دیوان حافظ، ص ۹۶.
  ۱۴. مثنوی مولوی، دفتر دوم، ص ۲۶۴.
  ۱۵. همان، ص ۳۸۶.
  ۱۶. مکتب حافظ، ص ۷۰.
  ۱۷. تذکرة الاولیا، ص ۵۹۰.
- منابع
۱. تذکرة الاولیاء. شیخ فریدالدین عطار. به تصحیح دکتر محمد استعلامی. چاپ سوم. انتشارات زوآر. تهران. ۱۳۶۰.
  ۲. دیوان حافظ شیرازی. به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی. تهران، انتشارات زوآر.
  ۳. سیر تکاملی و اصول مسائل عرفان و تصوف. دکتر سیدیحیی بشری. انتشارات و چاپ دانشگاه تبریز. ۱۳۶۸.
  ۴. کشف‌المحجوب هجویری. ابوالحسن علی بن عثمان عزنوی. به تصحیح و ژوکوفسکی. انتشارات کتابخانه‌ی طهوری، چاپ دوم، تهران. ۱۳۷۱.
  ۵. کلیات شمس تبریزی. مطابق با نسخه‌ی تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر. نشر پیمان. چاپ سوم. ۱۳۸۰.
  ۶. کیهان اندیشه. شماره‌ی ۵۳. فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳. باده‌ی عرفان در دیوان حافظ. دکتر احمد شوقی نویر.
  ۷. مثنوی معنوی. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی. به همت رینو، الین، نیکلسون. چاپ پنجم. انتشارات مولی. ۱۳۶۶.
  ۸. مذهب حلاج. روزه آرناالدز. ترجمه‌ی عبدالحمین میکده. انتشارات کتابفرشی مهر. تبریز. ۱۳۴۷.
  ۹. مقالات. دکتر حسین الهی قمشه‌ای. چاپ هفتم. انتشارات روزنه. تهران. ۱۳۷۸.
  ۱۰. مکتب حافظ یا مقدمه‌ای بر حافظ‌شناسی. دکتر منوچهر مرتضوی. انتشارات ستوده، چاپ سوم. تبریز. ۱۳۷۰.